

اصالت در اسلوب

راز شیوایی

روزی دختر کی نزد «روینشتین» * رفت و گفت :
- خواهش میکنم به نوازندگی من توجه کنید ، ببینید من چطور پیانو میزنم ...
«روینشتین» چهارپایه جلو پیانو را با او تعارف کرد و دخترک روی آن نشست و بنواختن پرداخت و پس از چند دقیقه دست از کلیدهای پیانو برداشت و رو باستاد نمود و پرسید:

- آیا نوازنده خوبی نیستم ؟

«روینشتین» نگاهی بسر تاپای دخترک نمود در پاسخ او گفت :

- شما بهتر است شوهر کنید !

«روینشتین» میگوید : این دختر نیز مانند بسیاری از نوازندگان ، از نظر اصول نوازندگی درست مینواخت ولی در سرپنجه اش آن نیروی سحرآمیز که قلبها را تسخیر میکند وجود نداشت .
چه بسیار مردمان فاضل و دانشمند میشناسیم که دست بقلم میبرند و مطالبی مینویسند ولی بقول «روینشتین» در نوشته آنان آن نیروی سحرآمیز که قلبها را تسخیر کند وجود ندارد .
بیشتر شاعران و نویسندگان که باشیوه نگارش خود تا بالاترین مدارج هنر عروج کرده اند ، تنها معانی بگرواندیشه های نو با معارضه نکرده اند بلکه در حقیقت نوعی سحر آفرینی در قلم آنها و شیوه گفتن و نوشتن آنها بوده است که ما را از زندگی بر سطح این خاکدان فراتر برده در آفاقی کشاده تر از زندگی مادی و در عوالمی عمیق تر از زندگی سطحی سیر داده است .

این نیروی سحرآمیز چیست ؟ آیا چیزی جز آنستکه به قریحه ، ذوق و با موهبت فطری اطلاق میشود ؟ آیا قریحه و ذوق و موهبت فطری را میتوان آموخت و با فرا گرفت ؟

هر گاه که آکتهای کلاس نویسندگی و یا عنوان کتابهایی را می بینم که برای آموختن روش نویسندگی نوشته شده است ، بی اختیار ماجرای روینشتین و آن دختر پیانو نواز را بخاطر میآورم ! البته بحث در چگونگی الفاظ و عبارات که وسیله کار نویسندگی است خود موضوعی در غایت شیوایی است و ناقدان و سخندان درین باره کتابها نوشته اند . سحر الفاظ و موسیقی کلام و قدرت آن در روشن ساختن معانی و بدل نشستن آنها بارها مورد بحث ناقدان قرار گرفته است . اما دستیابی بر گنجینه این رازهای سخندانی در کسی شیوایی پدید نیارده و از بنروست که میگویند هنرمندان شیطانی در نهاد خود دارند که آفریننده آنها همه سحر در ایشان اوست .

در یکی از همین گونه مجلات اخص ادبی بیاد دارم ادیبی نوشته بود که نوشته بی در نظرش داستان است که چهار شرط عمده و اساسی در آن گرد آمده باشد : نخست آنکه مشتمل بر حوادث و وقایعی باشد . دوم آنکه اشیاء و مناظر و مرا با را وصف کند . سوم آنکه روحیات و صفات کسان را

* آرتور روینشتین Artur Rubinstein یکی از بزرگترین پیانیستهای معاصر است . در اصل لهستانی ولی سالهاست که مقیم آمریکاست .

توصیف و تحلیل کند. چهارم آنکه حاوی محاوراتی باشد که میان اشخاص میگذرد... و هر گاه که یکی ازین چهار شرط در داستانی وجود نداشته باشد آن داستان در نظر آن ادیب داستان نیست!

نیز بیاد دارم که سالها پیش مجله «امید» از نویسندگان و شاعران معاصر پرسیده بود: چگونه شاعر یا نویسنده شدید؟ در پاسخ یکی از آنان - که اگر اشتباه نکرده باشم مرحوم دبیر اعظم بهرامی بود - فهرستی از بیست جلد کتاب معروف خواندم که نوشته بود هر کس این کتابها را نخوانده باشد نویسنده نیست!

بگذریم ازینکه حکمی چنین قطعی کردن کار مسرد حکیم نیست ولی اصولاً ادیبان و خاصه ناقدان گاهی برای فنون ادب شرایطی قائلند که بیرون از قلمرو موهبت ذاتی و آن شیوایی خداداد است ...

در قدیم ارسطو برای ادب شرطهایی گذاشت. در دوران کنونی نیز دیگران شرایطی قائلند. این شرطها هر چه باشد، يك اثر ادبی با هنری اصیل آنستکه نویسنده یا هنرمند آنرا آنچنانکه خواسته و توانسته است، آفریده باشد نه آنچنانکه قواعد و آداب و اصول بر او راه نموده باشند. اثری ادبی ممکنست حاوی تمام شرایط و شیوه‌های ادبی باشد اما بردل نشیند. اثری ادبی ممکنست همه شرایط موضوعه را در خود جمع نداشته باشد و با اینهمه بردل نشیند. ما از ادیب چه میخواهیم؟ چیزی بنویسد که از دل برآمده و لاجرم بردل نشیند. ناقدان قرن نوزدهم بسیار سختگیر بودند و هر گونه اثر ادبی تا واجد همه شرایط ادب نبود در چشم آنها قرب و منزلتی نداشت؛ اما ناقدان ادب در قرن بیستم نگاهی دیگر دارند و شیوه‌هایی ادبی در بی شیوگی و شاهکارهایی در بی پروایی نسبت بقیود و حدود یافته‌اند ... از بی‌کسو پرسیدند: شیوه‌ات چیست؟ گفت: بی‌شیوگی!

اینک اگر ما بنشینیم و من باب مثال بگوییم که زبان داستان باید چنین و چنان باشد، و یا بزبان خالص ادبی نوشته شود و یا چیزی میان این دو باشد، هر چند شرایط و قواعدی وضع یا کشف کرده‌ایم ولی طبیعت و مزاج خاص نویسنده اصیل را نمیتوانیم تابع این شرایط و قواعد سازیم. او آنچنان خواهد نوشت که فطرتش بر او حکم میکند و آنچنان داستان خواهد پرداخت که فرشته وحی و یا شیطان هنر بر او فرو خوانده است! اگر همه ناقدان بزرگ سخن‌گرد آیند و بگویند که داستان باید بزبان عامیانه نوشته شود، نویسنده‌یی همچون دشتی هرگز باین فتوی گردن نخواهد نهاد و باز قلم را از بلندبهای خیال بر صفحه کاغذ فرود خواهد آورد ... و بعکس: اگر همه سخن‌دانان جهان گرد آیند و فتوی دهند که داستان باید بزبان فصیح نوشته شود، صادق چوبک هرگز لحن خودمانی را فرو نخواهد گذاشت ... و نیز اگر حکم‌گزاران ملک سخن فرمان دهند که ازین پس حدیث دل در قلمرو ادب ممنوع است که جامع‌طبع الدوله خواهد توانست اطاعت کند و دست از دل بدارد و باز هم مشکل خود را دل خود نخواند!

اگر ما شرایط و قواعد خاصی را در نظر بگیریم و باییش نظر داشتن آنها، اثری ادبی را بمیان کشیم و بسنجیم که تاجه پایه بر طبق آن شرایط و قواعد نوشته شده و تا کجا از آن قیود و حدود فراتر رفته است، نه تنها کاری ادبی و ذوقی نکرده‌ایم بلکه راه بر تأثیر ادب و ذوق بسته‌ایم. داستان یا اثری ادبی را مانند کتابی در نحو یا منطق و یا حساب نمیخوانند. داستان یا اثری ادبی را با حالتی مستعد برای درک عوالم هنرمند میخوانند نه با خط کش و پرگار و ترازو!

بهترین داستان نویس نویسنده‌یی است که شیوه نگارش او هر چه باشد، از همان نخستین

سطوره خواننده را از بند خود دور سازد؛ تحلیل و تفسیر و مقارنه و مقایسه را ازو بگیرد و بجای آن، دنیای خاص خود را در اندیشه او بریزد؛ آنچه می خواهد بگوید، بهر زبان که می تواند بگوید؛ نه بزبانی که کوششی در پیروی از شیوه ها و تعبیرات و ترکیبات شناخته شده فصاحت. چه حاجت است که حتماً بجای خواید، خسبید بنویسیم؛ و با بجای دست سفید، ساعد سیمین بشکاریم؟ با خواندن اثری از نویسنده بی راستین، اثری از ووشیوه خاص او در ذهن ما می شکند بی آنکه بیاد کلمات یا تعبیرات و ترکیبات و اصطلاحات کلیشه شده زبان بیقیمت.

در همان زبان داستان که من باب مثال یاد کردیم - صرف نظر از آنکه داستان خود از چه مقوله باشد - همین که نوعی زیبایی حاکی از ذوق و قریحه نویسنده حلول کند و همین که نوعی صداقت ناشی از فطرت تأثر پذیر نویسنده مضمر باشد و همین که نوعی سادگی ناشی از روانی و اصلت طبع نویسنده جاری گردد، تأثیری را که در کار هنری اصیل هست تأمین میکند.

تلخی شیرین شیوه هدایت چون از طبع صادق او برخاسته است بدل مینشیند. در تراوهر گز تکلفی نیست و غمی که در لابلای سطوره نوشته های اوست از دردی دروغین مایه نگرفته است. هدایت دردمند بود و این درد بود که با هنراو می آمیخت و شیوایی خاص سبک او را پدید می آورد. شیرینی تلخ شیوه جمائزاده که گاه بعد تکلف میرسد، با وجود مترادفهای زیاد و غیر ضروری، و با وجود اصطلاحات عامیانه زبان فارسی که خواننده احساس میکند تمثلی در آوردن آنهاست، معذراً چون یاد آور اصطلاحات خاص زبان فارسی است و «فارسی هم شکر است» بی حلاوت نیست و از جهت دیگر چون از زبان مردم صادق مایه گرفته شیوایی خاص خود دارد. زبان عامیانه چوبک، با آنکه خواننده را نه همنشین نویسنده بلکه دمساز باعامه ناس میکند، همچون مصاحبت عوام گیر است ولی نه برای آنکه از مصاحبت عوام لذت نمیرند و می پندارند که دلیل بزرگی همنشینی و همزبانی با خواص است! و زبان فتنه گر دشتی با همه خروج از مألوف، چون از طبع آتشین او شعله و رست گرمی مینخشد... و بدینگونه زبان و شیوه نگارش نویسنده از شخصیت نویسنده مایه میگیرد و از طبیعت و فطرت خاص او؛ طبیعت و فطرتی که در دیگری نیست و از طبیعت و فطرت دیگری متمایز است و صادقانه منعکس شده است...

«بوفون» هنگامی که بعضویت فرهنگستان فرانسه انتخاب شد در پیامش گفت: «افکار و حوادث و اکتشافات، همه در میان مردم مشترک است؛ اما تنها اسلوب است که از آن فرد شمرده میشود.» یادم نیست کدام مرد حکیم است که میگوید خیلی کارهای بزرگ و مهم است که گروهها و اجتماعات انجام میدهند ولی تنها کارهای هنری و هنراصیل است که باید بدست فرد، بدست یک نفر و غالباً در تنهایی و کنج فراغت انجام پذیرد. پس، یکی از رازهای شیوایی، انعکاس خصیصه ذاتی است که اسلوب یا شیوه خاص پدید میآورد و البته هر کس را خصیصه ذاتی نیست و با آن هنریست که آنرا صادقانه منعکس سازد.

یکی از ناقدان مینویسد: اسلوب شاعر یا نویسنده عبارت از نوعی آفرینش است: آفرینش الفاظ بواسطه معانی و آفرینش معانی بواسطه الفاظ. ازینرو اسلوب، تنها معنی نیست و تنها لفظ هم نیست بلکه ترکیبی فنی از عناصر مختلفی است که هنرمند در پدید آوردن آن از ذهن و روح و ذوق خود مدد میگیرد.

شیوه هنرمند حاکی از خلق و خوی او و کاشف از طبع اوست. سبک هر نویسنده یا شاعر در

واقع امضای او در پای اثر اوست بطوریکه نویسنده یا شاعر راستین را بی آنکه بخواندن نامش در کنار اثرش نیازی باشد، میتوان از شیوه خاص او شناخت.

نتیجه میکیریم که اصالت در اسلوب مبتنی بر دورکن اساسی است: خصوصیت یا ویژگی لفظ، و رسایی یا طرّفه بودن عبارت.... و این جوهر اسلوب بلیغ است در همانحال که امتیاز خاص نویسنده یا شاعر استن رامیرساند. ملاک اصالت آنستکه همچون دیگران ننویسیم. امیل در نظر، امیل در کلام، امیل در اندیشه، امیل در تصویر و لهجه باشیم و الفاظ عمومی و تعبیرات حفظ شده و مشاع بکار نبریم، البته بسیار است نوشته هایی که خاصه بیمن برکت مطبوعات امروزی در زمینه های گوناگون نوشته میشود و چه بسا که تعدادی از آنها حتی از نظر دستوری و انشاء نیز تا حدودی معقول و قابل قبول است؛ اما چون نیک درنگری، طبیعی برنمایانگیزد؛ دلی بوجد درنمیآورد؛ کرد غمی نمیسازد و تأثیری بخاطر راه نمیدهد. نه شادی بخش است و نه عبرت آموز. طعمی ندارد و بقول دشتی وقتی آنرا میخوانیم می‌پنداریم که پنبه‌یی را جویده‌ایم! از استقلال روح، از اندیشه درست و از بینش ژرف مددی نگرفته است و تصویری خاص نشان نمیدهد و بدنمایی خاص رهنمون نیست. اسلوبی است که از حافظه سرچشمه گرفته است نه از اذهن، از دیگران تقلید شده است نه از نفس و خلاصه آنکه بازاری و مبتذل است نه امیل و مبتکر!

«توفیق حکیم» نویسنده بلند پایه مصرینویسد: «پس از کوششهای بسیار بر من آشکار گشته است که اسلوب گاهی بهجت نویسنده‌یی است که چیزی برای گفتن ندارد. کسی که چیزی دارد تا مردم بگویند گنجینه‌های چننه خود را بسادگی تمام بیرون می‌آورد. در اعطاء و تقدیم چیزی، آنکس وضع متضخ بخود میکیرد و بطرز اهداء اهمیت مینهد که آنچه میکشد بی‌ارزش است. اسلوب جزو سیله‌یی برای وصول بحقیقت نیست؛ اما چقدر حقیقت باشکوه است وقتی که از اعماق قلب صادقی و با کلمات ساده‌یی سرریز میشود. از نروست که گاهی اسلوب، همه ادب کسانی است که چیزی سودمند بحال مردم در چننه ندارند... هنوز در عرف ما اسلوب سلیم مترادف با زبان مصنوع و تکلف است و کم‌اند کسانی که دریافته باشند اسلوب عبارت از روح و شخصیت است. مسیو «هاب» همیشه بمن میگفت که نگارش بزبان فرانسه را ترک گویم نه برای آنکه فرانسه را خوب مینوشتم بلکه بکس، برای آنکه زبان فرانسه را با اسلوبی تکلف و مشحون از ترکیبهای موضوعه و با وضاحت و بلاغت کلیشه شده مینوشتم بطوریکه روح و شخصیت مراد در زنجیرهایی از دروغ و مصنوع می‌بست. او راست میگفت. اسلوب درست را نویسنده‌یی می‌آفریند که در احساس و اندیشه‌اش آنچنان صادق باشد که فراموش کند اسلوبی پدید می‌آورد....

شیوایی راستین، اندیشه بلند در جامعه ساده است. تواضع در شکل و بلندی در فکر است. اسلوب انبیاء نیز در زندگی چنین بود: در محمد و عیسی بنکر: سادگی در لباس، تواضع در مظهر و تعالی در احساس و اندیشه.